

فاصله تا کجاست؟

مسن طاهری



اشاره:

در سرچشمه مشروعیت حکومت ولایی همواره بحث و نزاع فراوانی میان صاحب نظران و اندیشمندان وجود داشته است. نزاع فکری و علمی پیش از آن که در نگاه سیاسی و حکومتی ریشه داشته باشد، برخاسته از نگاه اعتقادی و فلسفی به حقیقت هستی و جهان بینی است. در این میان در گذر تاریخ، آراء و عقاید فراوانی وجود داشته که در نوشتار زیر علاوه بر اشاره‌ای گذرا و کوتاه به سیر تاریخی این آراء، نظرات برخی افراد نیز نگاشته شده است. با گذشت ربع قرن، برخی از صاحبان دیدگاه مشروعیت آسمانی حکومت، در نظرات پیشین خود تجدید نظر و آراء جدیدی را ارائه نموده‌اند. در این نوشتار تنها بررسی سیر آراء موافق، مخالف و تجدیدنظر طلبان در مشروعیت الهی حکومت دینی، مدنظر نویسنده می‌باشد.

حکیمان و عالمان چه گفته‌اند؟

چه کسی اجازه حکومت بر بندگان را به والیان و حاکمان سپرده است؟ این پرسشی است که همواره در میان عالمان و اندیشمندان سیاست و جامعه، غبار آلودترین صحنه‌ها و پرتنش‌ترین بحث‌ها را آفریده است. پرسشی که در میان تفکرات اسلامی و آراء سیاسی مسلمانان، از سوی حکیمان و عالمان شیعه و سنی، پاسخی مشترک و واحد، به آن داده شده است. «حق حاکمیت از آن خداست و هیچ کسی جز او سرچشمه مشروعیت حکومت‌ها نمی‌تواند، قرار گیرد» این دیدگاه از سوی هر دو تفکر شیعه و سنی در اسلام پذیرفته شده و هرگونه مشروع دانستن حکومت‌ها به جز خدا، نوعی شرک ورزیدن و عدم اعتقاد صحیح به اسلام برشمرده می‌شود.

بزرگان و عالمان شیعه در طی ۱۱۰۰ سال دوره غیبت کبری، همواره به عنوان حاکمان حقیقی جامعه شیعی و عناصری مشروعیت یافته از اراده الهی، امور جامعه شیعیان را تدبیر می‌نموده‌اند.

نگاهی به زندگی و حوادث دوران حیات و آراء و نظرات افرادی هم چون، شیخ کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید، سیدمرتضی، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی، شهید اول و شهید ثانی، مقدس اردبیلی، شیخ بهایی، شیخ جعفر کاشف الغطاء، ملا احمد نراقی، شیخ مرتضی انصاری، میرزای شیرازی، آخوند خراسانی، شیخ فضل‌الله نوری، سیدابوالحسن اصفهانی، آیت‌الله بروجردی و حضرت امام خمینی گواه این اعتقاد عمیق

از زمین تا آسمان

از شیعه و سنی در این مقوله آشکارتر می‌شود.

«عروضی سمرقندی»، از نویسندگان و حکمای اهل سنت در ۸ قرن پیش در این زمینه چنین می‌گوید:

«[و نبی را] نایبی باید، هر آینه تا شرع و سنت او برپای دارد و این کس باید که افضل آن جمع و اکمل آن وقت بود، تا این شریعت را احیاء کند و این سنت را امضاء نماید و او را امام خوانند و این امام با آفاق مشرق و مغرب و شمال و جنوب نتواند رسد، تا اثر حفظ او به قاصی و دانی رسد و امر و نهی او به عاقل و جاهل، لابد او رانابان بایند، که به اطراف عالم این نوبت همی دارند و از ایشان هر یکی را این قوت نباشد که این جمله به عنف تقریر کند، لابد سائسی باید و قاهری لازم آید، آن سائس و قاهر را ملک خوانند اعنی حاکم، و این نیابت را حکومت، پس حاکم نائب امام است و امام نائب پیامبر و پیغامبر نائب خدای عز و جل و خود سید ولد آدم می‌فرماید: «الدین و الملک توأمان» دین و ملک دو برادر همزادند که در شکل و معنی از یکدیگر هیچ زیادت و نقصان ندارند. پس به حکم این قضیت بعد از پیغامبری هیچ حملی، گرانتر از حکومت و هیچ

دیده می‌شود. نزدیکی و شباهت آراء عالمان شیعه و سنی و اشتراک دیدگاه آنان به سرچشمه مشروعیت حکومت، از نکاتی است که می‌توان آن را در جای جای تفکرات اسلامی در هر فرقه‌ای به آسانی جست. شیخ مفید به عنوان یکی از ارکان و پایه‌های فکری و اعتقادی شیعیان، در هزار سال پیش در کتاب «مقنعه» خود حالات و انواع گوناگون حکومت بر جامعه مسلمین را مورد بررسی قرار داده و در هر شرایطی مشروعیت آن را منوط به اذن و اراده الهی بر می‌شمرد. شیخ مفید ولایت را به عنوان عنصری می‌شناسد که در زمینه‌های مربوط به قضا، اجرای حدود و تدبیر امور مسلمین و تأسیس حکومت، مورد نیاز حاکم اسلامی می‌باشد و حاکم اسلامی دارای ولایت، باید از جانب خداوند تعیین شده باشد. چرا که حاکم مسلمانان باید منصوب از جانب خدا و معصومین (علیهم‌السلام) باشد. در غیر این صورت حاکم اجازه تصرف و دخالت در زمینه‌های فوق را نخواهد داشت.^۲

نگاه این عالم بزرگ شیعه هنگامی که در کنار نگاه بزرگان اهل سنت مورد بررسی قرار می‌گیرد، اشتراک نظر و نگاه واحد بزرگان و اندیشمندان مسلمان اعم

و ریشه‌دار تاریخی است، که در قرون متمادی، فقیهان پارسا و آگاه به زمان مهره‌های پراکنده و امور متفرقه شیعیان را به ریسمان حاکمیت دینی و فقهی، یکپارچه و متحد می‌ساختند.^۱

شیعیان پس از حکومت ۱۰ ساله پیامبر خدا (ص) و دولت عدل و قسط ۵ ساله علی بن ابی طالب (ع)، جز در ادوار بسیار کوتاهی همچون حکومت‌های آل بویه در مازندران و سربداران در خراسان، از حکومت دینی و فقهی اسلام تجربه‌ای را در پیش‌رو نداشتند؛ با این حال دقت نظر در اتخاذ تدبیرها و تحلیل حوادث روزگار این عالمان و بررسی شرایط آن با هیچ قاعده و معادله سیاسی قابل تحلیل نیست! مهم‌ترین فصل خیزش و رشد تفکر حکومت فقهی و دینی به صورت کاربردی و عملی از دوران حکومت صفویه آغاز شد و با گذشت ۴ قرن پیشرفته‌ترین نوع حکومت دینی، با راهبری ولایت فقیه در قرن ۱۴ هجری و با ظهور انقلاب اسلامی، رخ نمود. در این میان نگاه‌ها و آراء فیلسوفان، حکیمان و عالمان شیعه و سنی در خور توجه است. این آراء و نظرات در جای جای آثار ادبی، فلسفی، اعتقادی، کلامی و فقهی بزرگان اسلام

چنین پیش آمد که به روزگاری اینگونه ریسی برای مدینه فاضله در دسترس نبود، باید شرایع و احکامی که این رییس و دیگر همانندان او - که در پیش بودند - وضع کرده‌اند بگیرند و همان‌ها را قوانین قطعی جامعه قرار دهند.^۵

خواجه نظام‌الملک، از اندیشمندان و سیاست‌مداران اهل سنت نیز درباره اهمیت و لزوم اهتمام و آگاهی حاکم بر امور دین و شرع چنین می‌گوید:

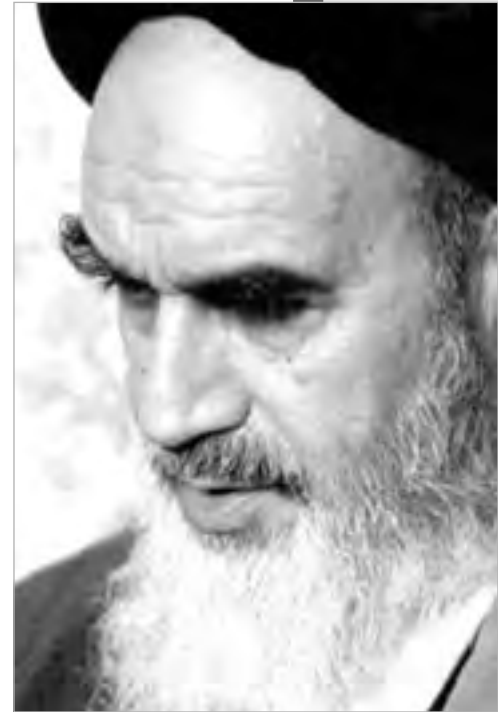
«بر حاکم واجب است در کار دین پژوهش کردن و فرایض و سنت و فرمان‌های خدای تعالی به جای آوردن ... و بس روزگاری برنیاید که بیشتر احکام شریعت و تفسیر قرآن و اخبار رسول(ص) او را معلوم گردد و حفظ شود و راه کار دینی و دنیاوی و تدبیر و صواب بر او گشاده شود و هیچ بدمذهب و مبتدع او را از راه نتواند برد و قوی رأی گردد و در عدل و انصاف بیافزاید و هوی و بدعت از مملکت او برخیزد و بر دست او کارهای بزرگ برآید و مادت شر و فساد و فتنه، از روزگار دولت او منقطع گردد و دست اصل صلاح قوی شود و مفسد نماند و در این جهان نیک نامی باشد و در آن جهان رستگاری و درجه بلند و ثواب بی‌شمار یابد و مردمان در عهد او به علم آموختن رغبت بیشتر کنند... و نیکوترین چیزی که حاکم را باید، دین درست است زیرا که حکومت و دین همچون دو برادرند. هر که در

عملی قویتر از ملک نیست. پس از نزدیکان او کسانی بایند که حل و عقد عالم و صلاح و فساد بندگان خدای به مشورت و رأی و تدبیر ایشان باز بسته بود و باید که هر یک از ایشان افضل و اکمل وقت باشند.»^۳

این دیدگاه در کنار دیدگاه حکیم متأله و فیلسوف اشراقی و عالم شیعی نزدیکی و همفکری متفکران اسلامی را در زمینه مشروعیت الهی حکومت اسلامی نشان می‌دهد. حکیم شهاب الدین سهروردی می‌گوید: «جهان هیچ گاه از حکمت (علم کامل) و از وجود کسی که دارای حکمت باشد و حجج و بینات خدا نزد او باشد خالی نبوده است و این چنین کسی، خلیفه خداست در زمین و تا زمین و آسمان بریاست چنین خواهد بود و زمین از وجود چنین کسی خالی نخواهد ماند... پس در هر زمان چون شخصی به هم رسد که خدایی باشد و نمونه کامل علم و عمل، ریاست جامعه به اوست و او خلیفه خداست در زمین و زمین هرگز از چنین انسانی تهی نخواهد بود»^۴

این نگاه مشترک عالمان شیعه و سنی از آن روست که اثبات مشروعیت حکومت دینی از سوی خدا، آن قدر روشن و آشکار و دارای بینه و شواهد عقلی ابتدایی و بدیهی است، که جای هیچ تردیدی در پذیرش آن به جای نمی‌گذارد. این نگاه مشترک در وظایف حاکم و والی حکومت دینی نیز دیده می‌شود. ابونصر فارابی یکی از بزرگ‌ترین حکمای شیعه چنین می‌گوید:

«هر عضوی از اعضای مدینه فاضله را صلاحیت آن نیست که ریاست مدینه فاضله را برعهده گیرد. رییس مدینه فاضله نمی‌تواند هر کسی باشد... همه مردم بر حسب فطرت به معلم نیازمندند و هم باید از راه تربیت و تمرین به مراحل که برای آن آمادگی دارند برسند. این رییس هم معلم است و هم مرشد و مدیر... اگر



شیعیان پس از حکومت ۱۰ ساله پیامبر خدا(ص) و دولت عدل و قسط ۵ ساله علی بن ابی طالب(ع)، جز در ادوار بسیار کوتاهی همچون حکومت‌های آل بویه در مازندران و سرداران در خراسان، از حکومت دینی و فقهی اسلام تجربه‌ای را در پیش‌رو نداشتند.

بزرگان و عالمان شیعه در طی ۱۱۰۰ سال دوره غیبت کبری، همواره به عنوان حاکمان حقیقی جامعه شیعی و عناصری مشروعیت یافته از اراده الهی، امور جامعه شیعیان را تدبیر می‌نموده‌اند.

شیوه حاکمیت فقهی امام (ره)
در میان همه معتقدان به ادیان
توحیدی و اندیشه‌های سیاسی، به
عنوان یکی از برجسته‌ترین انواع
حکومت‌های دینی پذیرفته شد و در
زمان سیطره حکومت‌های غیر الهی
و مادی، حاکمیت دین در جامعه،
زنده و احیاء گشت.

برخواسته از نگاه توحیدی صاحبان این تفکر به زندگی بشر است. حضرت امام (ره) به عنوان بهترین و صلاحیت‌دارترین مرجع روزگار، توانست اصل ولایت فقیه را علاوه بر اثبات و تبیین به بهترین شکل در برابر دید همه دیدگان بشر قرار دهد. قدرت عمل و رهبری ویژه و فوق‌العاده حضرت ایشان در این زمینه تا آنجا درخشید، که شیوه حاکمیت فقهی امام (ره) در میان همه معتقدان به ادیان توحیدی و اندیشه‌های سیاسی،

به عنوان یکی از برجسته‌ترین انواع حکومت‌های دینی پذیرفته شد و در زمان سیطره حکومت‌های غیر الهی و مادی، حاکمیت دین در جامعه، زنده و احیاء گشت. شاید بهترین معرف و بازگو کننده زوایای پنهان فکری امام درباره حکومت دینی را بتوان از عملکرد ۱۰ ساله حکومت فقهی ایشان دریافت، اما هدف‌ها و افق‌های دوراندیشانه حضرت ایشان، در بند بند کلام آن حضرت یافت می‌شود.

حضرت امام خمینی (ره)، در هنگام تبعید در عراق، بحثی را با عنوان حکومت اسلامی و ولایت فقیه مطرح نمودند، که شاید در آن دوران عملی بودن آن برای هیچ یک از متدینان و اهل ایمان باور کردنی نبود و در ذهن کسی نمی‌گنجید. ایشان در مجموع این بحث‌ها فرمودند:

«حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد... تمام اختیاراتی که برای امام به عنوان حجت خداوند بر مردمان وجود دارد عیناً برای فقها که از جانب امام به عنوان حجت بر مردمان

تعیین شده‌اند نیز جاری است... ولایت که از شئون نبوت است به عنوان ارث به فقها می‌رسد... فقها اوصیای دست دوم رسول اکرم هستند و اموری که از طرف رسول الله به ائمه واگذار شده رای آنان نیز ثابت است و باید تمام کارهای رسول خدا را انجام دهند چنان که حضرت امیر انجام داد... فقها

مملکت اضطرابی پدید آید، در دین نیز خلل آید و بد دینان و مفسدان پدید آیند و هرگه که کار دین با خلل باشد، مملکت شوریده بود و مفسدان قوت گیرند و حاکم را بی‌شکوه و رنجه دل دارند و بدعت آشکارا شود و خوارج زور آرند.»

اگرچه موضوع امامت و به ویژه حادثه سقیفه، ماجرای است که میان اهل سنت و شیعه شکافی عظیم پدید آورد، اما آنچه که در میان آثار و مکتوبات فراوان اندیشمندان اسلامی در طی ۱۴ قرن گذشته دیده می‌شود، دیدگاه نزدیک و مشترک عالمان شیعه و سنی به سرچشمه مشروعیت حاکمیت دینی و فقهی و مجموعه وظایف آن‌هاست. دیدگاهی که تاکنون، هیچ خدشه‌ای در آن وارد نشده است.

انقلاب اسلامی و تحقق آرمان پیامبران

به جرأت می‌توان گفت که در هیچ برهه و مقطع زمانی، حقیقت تفکر ولایت الهی و دینی و حاکمیت فقه و فقاہت در گستره اجتماع، به اندازه دوران انقلاب اسلامی گسترش و ظهور و بروز پیدا نکرده است. در پیدایش حکومت اسلامی نگاه هر یک از یاران راستین امام (ره) مبتنی بر همان خط‌مشی اصولی و بنیادینی بود که عالمان دین، اعم از شیعه و سنی بر آن تأکید داشته‌اند. مجموعه این خطوط و اصول عقلی و دینی،

شیخ مفید ولایت را به عنوان عنصری می‌شناسد که در زمینه‌های مربوط به قضا، اجرای حدود و تدبیر امور مسلمین و تاسیس حکومت، مورد نیاز حاکم اسلامی می‌باشد و حاکم اسلامی دارای ولایت، باید از جانب خداوند تعیین شده باشد.



خواجه نظام الملک: بر حاکم واجب است در کار دین پژوهش کردن و فرایض و سنت و فرمان‌های خدای تعالی به جای آوردن.

مقام معظم رهبری: انسان‌ها باید تحت فرمان خدا باشند و هر چیزی که انسان را از اطاعت فرمان خدا باز دارد، طاغوت است... به طور کلی هر ولایت غیر خدایی، ولایت شیطنی و طاغوتی است.

ولایت مطلقه رسول الله (ص) است»^۹ و این همان دیدگاهی بود که حضرت ایشان در ۱۵ سال پیش از آن نیز در نجف با استدلال و برهان عقلی و نقلی آن را اثبات فرموده بودند و تا پایانی‌ترین لحظه‌های عمر شریف‌شان بر آن تأکید داشتند. دیدگاهی که انقلاب اسلامی و نظام اسلامی را ثمره مجاهدت و تلاش پیامبران الهی می‌دانست و حاکم آن را دارای همان اختیارات پیامبران و اوصیای آنان.

مردی برای ولایت

در میان شاگردان و صحابی امام(ره) شاید کسی همچون آیت‌الله خامنه‌ای (مد ظله) مباحث ولایت فقیه و حکومت اسلامی را به صورت جدی پیگیری ننموده باشد. تا آنجا که کنکاش‌های ایشان به مباحثه علمی و طلبگی با استاد و مرادشان یعنی حضرت امام(ره) در سال ۱۳۶۶ منجر شد و پاسخ‌های منطقی حضرت امام(ره) نکته‌های مبهم این عرصه را در برابر دیدگان ایشان باز نمود. مقام معظم رهبری به عنوان یکی از پیشستازان نهضت و روشنگران جامعه دینی در ۴ سال پیش از پیروزی انقلاب و در ماه مبارک رمضان ۱۳۵۳ در مسجد امام حسن مجتبی(ع) شهر مشهد، بحث ولایت و حکوت اسلامی را به طریقه‌ای شیوا و گویا برای جوانان

حضرت امام با این دیدگاه حتی در برابر دیدگاه‌هایی که حکومت فقهی را، نوعی دیکتاتوری مذهبی! فرض نموده و آن را سیطره پاپ‌های اسلامی می‌نامیدند کوتاه نیامده و در بیاناتی در جمع خبرنگاران داخلی و خارجی هنگام معرفی مهندس بازرگان به عنوان رییس دولت موقت در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ فرمودند: «من ایشان را حاکم کردم یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان را قرار دادم. ایشان را که من قرار دادم، واجب الاتباع است. ملت باید از او اتباع کنند، یک حکومت عادی نیست، بلکه حکومت شرعی است. باید از او اتباع کنند. مخالف با این حکومت، مخالف با شرع است، قیام بر علیه شرع است.»^{۱۰} آسمانی و الهی بودن حکومت، نوع نگاهی بود که تا پایانی‌ترین لحظات عمر امام از سوی ایشان مطرح می‌شد. در روزهای پرحادثه سال ۱۳۶۶ سخنی که همه شبهه‌ها و پرسش‌های ذهنی درباره مشروعیت و اختیارات ولی فقیه را پاسخ می‌داد، جمله نورانی ایشان بود که فرمودند: «حکومت شعبه‌ای از



از طرف رسول الله (ص) به خلافت و حکومت منصوبند».^{۱۱} این نگاه الهی و آسمانی به حکومت دینی و فقهی پس از پیروزی انقلاب نه تنها کم رنگ نشد بلکه با قوت بیشتری توسط ایشان مطرح شد. «ولایت فقیه همان ولایت رسول الله است قضیه ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد ولایت فقیه چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است همان ولایت رسول الله است. اینها از ولایت رسول الله هم می‌ترسند خدا او - ولی فقیه - را ولی امر قرار داده است»^{۱۲}

آنچه که در میان آثار و مکتوبات فراوان اندیشمندان اسلامی در طی ۱۴ قرن گذشته دیده می‌شود، دیدگاه نزدیک و مشترک عالمان شیعه و سنی به سرچشمه مشروعیت حکومت دینی و فقهی و مجموعه وظایف آن‌هاست.

مقام معظم رهبری فرمودند: بعضی ولایت فقیه را زمینی می‌دانند در حالی که ولایت فقیه امری آسمانی است. اصلاً تفاوت نظام اسلامی ما با نظام‌های دیگر دنیا در همین است.

بازگو می‌نمودند. در آن جلسات به حق حاکمیت الهی و مشروعیت حکومت دینی از سوی خدا پرداخته و در مجموع این بحث‌ها فرمودند:

«امام یعنی آن حاکم و پیشوایی که از طرف پروردگار در آن جامعه تعیین می‌شود... یا خدا به نام و نشان [امام را] معین می‌کند؛ مثل اینکه امیر المومنین امام حسن و امام حسین و بقیه ائمه را معین کرد. یک وقت هم خدای متعال امام را به نام معین نمی‌کند، بلکه تنها به نشان معین می‌کند؛ مثل فرمایش امام [عصر] (عجل الله تعالی فرجه) که فرمودند: فاما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً علی هواه، مطيعاً لامر مولاه، فللعوام أن یقلدوه...» هر کس که این نشان بر او تطبیق کرد آن امام می‌شود... امام یعنی پیشوا، یعنی حاکم، یعنی زمامدار، یعنی آن کسی که هر جا او رود، انسان‌ها دنبالش می‌روند، که باید از سوی خدا باشد، عادل باشد منصف باشد، با دین باشد، با اراده باشد... اینطوری ولی را مشخص می‌کنند، این هم از طرف خداست. حاکم جامعه اسلامی چه کسی باشد؟ باید آن کسی باشد که خدا معین می‌کند... صاحبان فرمان (اولی الامر) یعنی چه؟... اولی الامر که شیعه به آن معتقد است، آن اولی الامر است که خدا منشور فرمان را، به نام او کرده باشد، شیعه این را می‌خواهد. آن انسانی است که اگر چه «منکم» (از شما) است و جزو انسان‌ها، اما ولایت را از خدا گرفته باشد،

چرا که صاحب ولایت کبری، خداست... چون همه چیز برای خداست... انسان‌ها باید تحت فرمان خدا باشند و هر چیزی که انسان را از اطاعت فرمان خدا باز دارد، طاغوت است... به طور کلی هر ولایت غیر خدایی، ولایت شیطانی و طاغوتی است. آن کسی که تحت فرمان ولی حقیقی زندگی نمی‌کند، باید بداند که تحت فرمان طاغوت و شیطان زندگی می‌کند... پیداست که شیطان و طاغوت انسان را به نور و معرفت و آسایش و رفاه و معنویت رهنمون نمی‌شود... ولایت به جز ولایت خدا و جانشینانش ولایت طاغوت و شیطان است.»^{۱۱}

این سخنان در برهه‌ای گفته شده که هنوز هیچ نشانه‌ای از تشکیل حکومت فقهی و دینی رخ ننموده و نشان از عمق هوشیاری و دوراندیشی رهبر فرزانه نظام اسلامی دارد. نگاه ایشان به آسمانی و الهی بودن حکومت، نکته‌ای است که همواره در سخنان و گفتارهای ایشان با تأکید آمده است. در سال جاری به واسطه انتشار گسترده شبهه مشروعیت زمینی ولی فقیه، بار دیگر از سوی ایشان درباره آسمانی بودن ولایت و حکومت دینی، موضعی صریح گرفته شد. ایشان فرمودند:

«بعضی ولایت فقیه را زمینی می‌دانند در حالی که ولایت فقیه امری آسمانی است. اصلاً تفاوت نظام اسلامی ما با

نظام‌های دیگر دنیا در همین است.»^{۱۲} با این وصف هنوز عده‌ای بر باور دیگری ره می‌پویند.

روشنگران حکومت فقه و عدالت

در میان فهرست شاگردان راستین حضرت امام (ره) و اندیشمندانی که همواره در روشنگری، نظریه‌پردازی و تبیین اندیشه‌های ناب اسلامی کوشیده‌اند، می‌توان نام‌های استاد مرتضی مطهری، آیت‌الله مصباح یزدی و آیت‌الله جوادی آملی را در آغاز این فهرست یافت. این سه اندیشمند اسلامی در تبیین نظام ولایی اسلام، حکومت دینی، اداره جامعه با فقه و نحوه انتخاب حاکم اسلامی در کنار دیگر اندیشمندان، تلاش‌های بسیاری نموده‌اند. ایشان، مشروعیت را از آن خدا دانسته و بر این باورند که حکومت امری است که از سوی خداوند به حاکم داده می‌شود. خلاصه‌ای از دیدگاه‌ها و نظرات این سه اندیشور اسلامی این چنین است:

استاد مرتضی مطهری: در این باره می‌فرمایند: «حقیقت این است که حکومت به مفهوم دموکراسی با حکومت به مفهوم اسلامی متفاوت است. حکومت اسلامی واقعاً ولایت و سرپرستی است و در این ولایت رأی و اراده مردم دخالت ندارد، نه از قبیل تفویض حق حکومت

است، نه علت؛ ولی نسبت به رهبری فقیه جامع الشرایط، علت است، نه علامت. روح این سخن که آراء مردم موجب حق حاکمیت فقیه جامع الشرایط است، این خواهد بود که فقیه آگاه به همه قوانین حکومت، نماینده مردم است، نه نایب امام عصر (عج)، زیرا نیابت خود را از مردم دریافت کرده و وکالت خویش را از موکلان خود دارد، نه آنکه نیابت خود را از طرف ولی عصر (عج) احراز کرده باشد... هرگز نباید بین تاثیر خارجی حضور مردم و بین تاثیر آن در ایجاد حق حاکمیت و علت نسبت به اصل ولایت خلط نمود، و به بهانه تکریم آراء عمومی، حق حاکمیت را مجعول خلق [مردم] دانست و جنبه ربوبی آن را رها کرد... عهده داری ولایت و رهبری جامعه به عهده شخصی است که از ناحیه خداوند بر این مقام منصوب شده، باشد... شکی نیست که تعیین و انتصاب ولی فقیه در عصر غیبت، جهت رهبری و زعامت جامعه از سوی خداوند سبحان، ضروری و حتمی است... زمامداری در محور ولایت است، نه وکالت و نیابت تا آن که به تعیین مردم تأمین شود. در اسلام شخص حاکمیت ندارد، بلکه فقه و عدالت است که حکومت می‌کند. از این رو ولی فقیه حق ندارد، به تبعیت از آراء مردم عمل نماید. در قانون اساسی برای این که توهم وکالت و یا نیابت ولی فقیه از مردم نرود، از رأی و انتخاب مردم سخن به میان نیامده است بلکه از پذیرش آنان که همان تولی است، نه توکیل، سخن گفته است و خود خبرگان نیز در این قانون که به دلیل قدرت تمیز و تشخیص واسطه و وسیله شناخت «ولی» هستند، تنها انتصاب و یا انعزال ولی فقیه را تشخیص می‌دهند و هرگز عهده‌دار عزل و نصب ولی فقیه نمی‌باشند»^{۱۷}

آیت‌الله مصباح یزدی نیز با چنین



دینی را نیز «من جانب الله» می‌داند. پیامبر بزرگ هم راهنما بودند و هم رهبر. ختم نبوت ختم راهنمایی الهی با ارایه برنامه و راه است، اما ختم رهبری الهی نیست،^{۱۵} نایب امام معصوم نیز به طور غیر مستقیم از ناحیه خداست و مقام او مقام مقدس و الهی است»^{۱۶}

آیت‌الله جوادی آملی، نیز با شباهت بسیار فراوان با دیدگاه استاد مطهری چنین معتقدند:

«بیعت در فقه شیعه فقط کاشفیت دارد... بیعت در فرهنگ تشیع و فقه شیعه اثنا عشریه علامت حق است، نه علت آن. حق حاکمیت در نظام اسلامی از آن خدای سبحان است... آراء مردم نسبت به پذیرش حاکمیت قانون الهی علامت ثبوت حق بوده، نه علت آن... هرگز زمامدار اسلامی از طرف مردم یا خبرگان منصوب یا معزول نمی‌گردد. مجلس خبرگان فقط خبره تشخیص انتصاب فقیه جامع یا انعزال از اوست، نه سبب نصب یا موجب عزل. نمی‌توان چنین پنداشت که آراء مردم در اصل پذیرش دین و حقانیت قرآن و حاکمیت پیامبر و زمامداران امامان معصوم علامت

دوران سازندگی و توسعه سیاسی بهترین فرصتی بود که دیدگاه‌های نهان شده در پستوی دل‌ها، رخ بنماید. سازندگی و اصلاحات بسترهایی بودند، که به خوبی می‌شد با موج سواری بر آن، دیدگاه‌های زمینی، را به بهانه نقد و بررسی و جست و جو و تحقیق در محافل علمی و دانشگاهی و حوزوی مطرح ساخته و آن را ترویج نمود.

از طرف مردم است و نه از قبیل توکیل است، بلکه سلطه‌ای است الهی و واقعا ولایت و سرپرستی و قیومیت است و موضوع یک سلسله احکام شرعیه نیز هست... ۱۳ مطابق اعتقاد شیعه و شخص امیر المومنین (ع) زمامداری و امامت در اسلام انتصابی و بر طبق نص است...^{۱۴} شیعه همان گونه که نبوت یعنی راهنمایی دینی را از جانب خدا می‌داند، رهبری



سید محمد خاتمی (دهه ۶۰): حاکم را رأی مردم تعیین نمی‌کند. حاکم را خدا معین می‌کند برخلاف حکومت‌های عرفی حالا از هر نوعش باشند... در اسلام رأی مردم انسانی را حاکم نمی‌گرداند.

سید محمد خاتمی (دهه ۸۰): قدرت باید منشأ زمینی داشته باشد که با خواست مردم همراه شود. آنگاه می‌توانیم اسلامی سازگار با دموکراسی را متصور شویم. من شخصاً اسلام را تحت شکل معاصرش، این طور درک می‌کنم.

دهه ۶۰ پی برد. این تفاوت دیدگاه در مواضع سردار اصلاحات! یعنی سیدمحمد خاتمی با وضوح بیشتری دیده می‌شود. سیدمحمد خاتمی ۲۰ سال پیش، در تاریخ ۴ اسفند ۱۳۶۳ در جمع مردم چنین گفته است: «حاکم را رأی مردم تعیین نمی‌کند، حاکم را خدا معین می‌کند برخلاف حکومت‌های عرفی حالا از هر نوعش باشند... در اسلام رأی مردم انسانی را حاکم نمی‌گرداند حکومت ملاک‌های واقعی دارد که خدا بیان کرده... در زمان غیبت ملاک‌ها حاکمند خدا و پیغمبر خدا و اولیاء معصوم خدا، ملاک‌ها را مشخص کرده‌اند که عبارت است از دانایی، تدبیر و تقوی. در رأس دانایی‌ها دانایی به دین خدا است... در نظام اسلامی همین ملاک‌ها باید بر مردم حاکم باشد این امور، اموری نیست که به رأی مردم ایجاد بشود.»^{۱۹}

۲۰ سال پس از ایراد این سخنان سیدمحمد خاتمی در جمع هواداران سیاسی‌اش، سخنانی جدید می‌گفت که با سخنان پیشین او فاصله‌ای داشت از آسمان تا زمین؛ فاصله‌ای به اندازه همان نگاه زمینی او به مشروعیت ولی و حاکم مسلمین! او چنین گفته بود: «از نظر من دموکراسی فقط تحت شرایطی خاص

طول ۲۸ سال گذشته با فراز و نشیب‌هایی مواجه بوده است. در این فراز و نشیب‌ها و مقاطع حساس هر کدام از شخصیت‌ها آراء و نظرات گوناگون و ضد و نقیضی را اظهار نموده‌اند که در بررسی زمانی و تاریخی، نکته‌های شگفت‌آوری را نمایان می‌سازند. آقایان حسینعلی منتظری، یوسف صانعی، علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی و سیدمحمد خاتمی، - دو رییس جمهور پیشین، - و همچنین حسن روحانی، علی‌اکبر محتممی‌پور، مهدی کروبی، سیدحسین موسوی تبریزی، محمدجواد حجتی کرمانی و برخی دیگر از مدعیان پیرو خط امام از جمله افرادی هستند که با گذر زمان درباره نوع مشروعیت حکومت و حاکم، دیدگاهی متفاوت با دیدگاه‌های خود در دهه ۶۰ به دست آورده‌اند. دیدگاه نوین این شخصیت‌ها، که علت تغییر آشکار و فاحش آن برای هیچ کسی معلوم نیست، در طی گذشت سه دهه حاکمیت دینی و سال‌های پرفراز و نشیب انقلاب به دست آمده است. این شخصیت‌ها در سال‌های اخیر مواضعی را اعلام نموده‌اند که با دیدگاه‌های دو دهه پیش آنان کاملاً در تضاد می‌باشد. در میان مواضع اعلام شده، می‌توان به تفاوت‌ها و تضادهای دیدگاه این شخصیت‌ها به مشروعیت نظام و ولی فقیه با دیدگاه‌های نخستین‌شان در

دیدگاهی کاملاً همفکر و همراه بوده و در این زمینه بر این باورند: «حق حکمیت و حکومت و امر و نهی کردن اصالتاً از آن خدای متعال است. براساس نظر اسلام هیچ انسانی صرف نظر از اختیاری که خدا به او بدهد، حق حکومت و هیچ گونه تصرفی در انسان‌های دیگر که ملک خدا هستند، ندارد... با پذیرفتن این اصل است که فلسفه سیاسی اسلام از سایر مکاتب موجود در این زمینه جدا می‌شود و نظریه ولایت فقیه با سایر نظریات حکومت و سیاست تفاوت اساسی پیدا می‌کند... ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم نظریه حکومت اسلامی و ولایت فقیه را بر دموکراسی تطبیق کنیم.»^{۱۸}

مجموع این نظرات نشان از آن دارد که شاگردان راستین حضرت امام، تا چه اندازه مبانی و دیدگاه حضرت امام (ره) و اسلام را شناخته و در این مسیر پایه‌پای او همراه و همفکر بوده‌اند. این در حالی است که اشتراک نظر و شباهت این آراء با نظرات متقدمین و متأخرین حکما و علمای اسلام، حیرت و شگفتی هر محقق را در یکپارچگی و همفکری آنان در پذیرش حکومت الهی، برمی‌انگیزد.

فاصله تا کجاست، از زمین تا آسمان؟! انقلاب اسلامی و حاکمیت دینی در

محقق می‌شود: اول این که قدرت باید منشأ زمینی داشته باشد که با خواست مردم همراه شود، دوم این که این قدرت باید در برابر ملت مسئول باشد، سوم این که ملت باید قادر باشد در صورتی که بخواهد قدرت را تغییر دهد. اگر در نظر بگیریم که اسلام می‌تواند خود را با این معیارها تطابق دهد، آنگاه می‌توانیم اسلامی سازگار با دموکراسی را متصور شویم. من شخصاً اسلام را تحت شکل معاصرش این طور درک می‌کنم.^{۲۰}

از بندبند جملات و کلمات می‌توان به خوبی تفاوت و فاصله این نوع نگاه را با نگاه حکمای اسلام، و حضرت امام (ره) نسبت به مشروعیت نظام اسلامی دریافت. با توجه به این دیدگاه، می‌توان از میان اسناد و مدارک به جا مانده در مطبوعات و تاریخ انقلاب دیدگاه نخستین این شخصیت را نیز به نظاره نشست. در سال‌های آغازین دهه ۶۰ این شخصیت در نوشتارها، سخنرانی‌ها و مواضع خود مستقیم و آشکار مشروعیت حکومت و



حاکم دینی را از آن خدا می‌دانست. به این فرازها دقت کنید و پس از خواندن آن یک بار دیگر به فرازهای پیشین او نگاه کنید.

این تغییر دیدگاه‌ها تنها در این دو رییس جمهور دیده نشد، بلکه بسیاری از روحانیون مدعی پیروی خط امام (ره) با گذشت زمان از دیدگاه آسمانی و الهی حضرت امام، فاصله فراوانی گرفتند. جالب‌ترین این افراد پس از دو رئیس جمهور پیشین، حسین علی منتظری است، منتظری فردی است که با نگارش کتاب ۲ جلدی «ولایت فقیه» به عنوان یکی از حامیان اصلی نظریه ولایت در دهه ۵۰ و ۶۰ شناخته می‌شد و همواره به منصوب بودن حاکمان فقیه از سوی خدا تأکید می‌کرد. اما او نیز مانند برخی دیدگاه و حرف‌های جدیدتری یافته بود. دیدگاهی که با دیدگاه حضرت امام (ره) و حتی دیدگاه خودش در دهه ۶۰، فاصله فراوانی داشت.

حسین علی منتظری در مصاحبه‌ای عنوان کرده بود: «نظریه انتصاب فقیه پایه شرعی ندارد»^{۲۱} این شخصیت تجدید نظرطلب تا آنجا از نظرات پیشین خود درباره ولایت فقیه، وظایف و اختیارات ولی حاکم و پایگاه مشروعیت آن بازگشته بود که مخالف‌ترین عناصر ضد انقلاب و نظریه‌پردازان مقابله با ولایت فقیه از او

تمجید می‌نمودند. عزت الله سبحانی از فعالان نهضت آزادی چنین گفته است: «امروز دیگر حتی منتظری پایه‌گذار! اندیشه ولایت فقیه هم (از اندیشه خود عدول کرده و در درون حاکمیت هم زمزمه‌هایی در مورد تعدیل ولایت فقیه به گوش می‌رسد!)»^{۲۲}

پس از حسینعلی منتظری یکی دیگر از شخصیت‌هایی که از نظرات پیشین خود به شدت عدول کرده است، شیخ یوسف صانعی است که با دیدگاه‌های جدید خود اوج فاصله از نظرات پیشین خود را نشان می‌دهد. شیخ یوسف صانعی در کتاب ولایت فقیه که در سال‌های دهه ۶۰ منتشر یافته چنین می‌گوید: «ولایت فقیه سایه‌ای از ولایت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) است و به یک معنی خود ولایت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) می‌باشد. من نمی‌دانم که چگونه باید تعبیر کرد، اما این همان ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) در قالب ولایت فقیه جلوه می‌کند و در قالب ولایت فقیه متبلور و روشن می‌شود... اساس قانون اساسی ولایت فقیه است... تمام ارزش این قانون اساسی به آن است که ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) یعنی نماینده او، آن را پذیرفته است و چون نماینده ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) آن را پذیرفته، ما نیز آن را می‌پذیریم»^{۲۳}

این در حالی است که ۱۶ سال بعد شیخ یوسف صانعی با فاصله‌ای بسیار

گروهی که عقیده خاکی و زمینی بودن مشروعیت را دامن می‌زنند، بر این حسی خداوند، حق اعمال حاکمیت بر بندگان را ندارد و بشر آزاد از همه قیود خلق شده است، حتی اخلاق و دین. مجموعه تفکرات این گروه، بر پایه اصول لیبرال دموکراسی و اصالت اکثریت عامه بنا نهاده شده است.

منتظری فردی است که با نگارش کتاب ۲ جلدی «ولایت فقیه» به عنوان یکی از حامیان اصلی نظریه ولایت در دهه ۵۰ و ۶۰ شناخته می‌شد و همواره به منصوب بودن حاکمان فقیه از سوی خدا تأکید می‌کرد. اما او نیز مانند برخی دیدگاه و حرف‌های جدیدتری یافته بود. دیدگاهی که با دیدگاه حضرت امام (ره) و حتی دیدگاه خودش در دهه ۶۰، فاصله فراوانی داشت.

زیاد از مواضع پیشین خود ولایت فقیه را عنصری کاملاً غیر آسمانی و زمینی برشمرد. شیخ یوسف صانعی که ۱۶ سال پیش ولایت فقیه را نمی‌دانست چگونه باید تعبیر نماید و از آن به ولایت ولی عصر و حجت زمان (عجل الله تعالی فرجه) یاد می‌نمود و حتی اعتبار و ارزش قانون اساسی را به ولایت فقیه مرتبط می‌ساخت این روزها چنین اظهار می‌دارد: «مجلس و شورا در فرض تراحمش با بقیه افراد و آراء در حکومت، نظر مجلس شورا مقدم است.»^{۲۴}

به راستی در این ۲۰ سال چه گذشته است که آنها به این نتیجه رسیده‌اند؟ آیا نظرات پیشین این افراد درست بوده است یا نظرات فعلی آنان؟ آیا امام (ره) و حکمای اسلام در اشتباه و راه غلط بودند یا اینان؟ به راستی چه بر سر برخی از شخصیت‌های سیاسی و علمی آمده است که چنین در اندیشه‌های خود تجدید نظر نموده و گام در مسیر اصلاح‌طلبی نهاده‌اند؟

دیگر مدعیان پیروی خط امام نیز که از این دیدگاه فاصله گرفته بودند وضعیت‌ی شبیه حسین علی منتظری و شیخ یوسف صانعی را داشتند. شاید اگر بخواهیم مواضع این افراد در روزهای نخست پیروزی انقلاب را منتشر سازیم، خود دیباچه‌ای مستقل می‌طلبد ولی تنها با اشاره‌ای اندک به آراء و نظرات آنان در این دوره انقلاب به تفاوت آشکار دیدگاه‌های آنان با نظریه الهی بودن

ولایت فقیه می‌توان پی برد.

مهدی عبایی خراسانی بر این باور بود:
«حکومت دینی مشروعیت خود را از رأی مردم می‌گیرد!»^{۲۵}

مهدی کروی می‌گوید: «تئوری نصب، زیرآب ولایت فقیه را می‌زند، گرچه امام هم در ابتدا نظرشان نصب بود!»^{۲۶}

حسن روحانی بر این باور است:
«عده‌ای می‌گویند: در ایران رده بالای نظام [ولی فقیه] را خداوند تعیین می‌کند و ما کاشف هستیم و می‌توانیم نظر خداوند متعال را کشف کنیم، خودشان هم نمی‌دانند چه می‌گویند!»^{۲۷}

مجید انصاری می‌گوید: «حکومت اسلامی نه محبوبیتش؛ بلکه مشروعیتش به رأی مردم است.»^{۲۸}

سیدمحمد موسوی بجنوردی اظهار می‌دارد: «حکومت متوقف بر قدرت است و تا قدرت نباشد حکومت معنا ندارد قدرت نیز پدیده مقبولیت می‌باشد و تا زمانی که مردم بیعت نکنند، قدرت معنا ندارد.»^{۲۹}

علی اکبر محتشمی‌پور معتقد است:
«در کشور ما مشروعیت و حقانیت از رأی مردم است. در همه امور و مراحل مشروعیت نظام و نه صرفاً مقبولیت آن براساس رأی مردم است.»^{۳۰}

حسین موسوی تبریزی می‌گوید:
«خداوند صد در صد امور اجتماعی و سیاسی کشور را به خود مردم داده

است...^{۳۱} زمامداری و مشروعیت رهبری، با انتخاب و رأی مردم است»
محمدجواد حجتی کرمانی اظهار

می‌دارد: «رضایت مردم نه تنها در مقبولیت، بلکه حتی در مشروعیت حکومت شرط است»^{۳۳}

و محمدتقی فاضل میبیدی چنین می‌گوید:
«مردم هستند که ولی فقیه را از طریق انتخابات مشروعیت می‌بخشند.»^{۳۴}

با نگاهی بسیار گذرا و کوتاه به آراء و نظرات این افراد در سال‌های نخست انقلاب به خوبی تفاوت‌ها و تناقض‌های آشکاری را بر

مردمان این زمان روشن خواهد نمود و فاصله فراوان دیدگاه‌های امروز این شخصیت‌ها با مواضع پیشین خود را نشان می‌دهد. شاید اگر می‌خواستیم گوشه‌ای از مواضع پیشین این شخصیت‌ها را ارائه کنیم خود دفتری بلند از این تضادها و تفاوت‌ها می‌شد. این تفاوت‌ها و تناقض‌ها اگرچه امروز در هیاهو و غوغاهای رسانه‌ای پنهان مانده‌اند، اما حقیقت هیچ‌گاه در پس ابر باقی نمی‌ماند.

زمین نشستگان

در بین این آراء و نظرات کسانی



محمد رضا خاتمی: یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای دوران ۸ ساله [دوم خرداد] ملکوتی‌اش به زمین نشست! حتی اگر امام غایب و معصوم در راس حکومت قرار بگیرد، ایراد بتوان به او انتقاد کرد و از عملکردش گرفت و در ملا، عام استیضاحش کرد!... تکلیف حکومت غیر معصوم [ولایت فقیه] که روشن است، همه زمین‌اند...

آسمانی و الهی بودن حکومت، نوع نگاهی بود که تا پایانی‌ترین لحظات عمر امام از سوی ایشان مطرح می‌شد.

هم هستند که تاکنون همواره کوشیده‌اند تا ولایت و حکومت را امری کاملاً زمینی و خاکی تلقی نمایند. گروهی که عقیده خاکی و زمینی بودن مشروعیت را دامن می‌زنند، بر این باورند که هیچ گروه، شخص و قدرتی حتی خداوند، حق اعمال حاکمیت بر بندگان را ندارد و بشر آزاد از همه قیود خلق شده است، حتی اخلاق و دین. مجموعه تفکرات این گروه، بر پایه اصول لیبرال دموکراسی و اصالت اکثریت عامه بنا نهاده شده است. شاید بتوان محمداکظم شریعتمداری - روحانی سرشناس موافق رژیم طاغوت - را از نخستین کسانی برشمرد که با دیدگاه حضرت امام در مشروعیت آسمانی و الهی حکومت دینی، به مخالفت و رویارویی جدی پرداخت. شریعتمداری در نخستین روزهای انقلاب اسلامی و همزمان با برگزاری مجلس خبرگان قانون اساسی، که در حال بررسی اصل ولایت فقیه بود، به شدت از این اصل انتقاد کرد و چنین گفت: «اصالت با ملت است، قدرت مال ملت است، در ولایت فقیه قدرت حاکمیت مردم نباید فراموش شود»^{۳۵}

این انتقاد در ۳ روز پس از سخنان این روحانی سرشناس مدافع شاه، به شیوه‌ای اهانت‌آمیز از سوی جبهه ملی در قالب بیانیه‌ای تکرار شد. جبهه ملی ولایت فقیه، را نوعی دیکتاتوری مذهبی برشمرد و حکومت فقهای اسلام - که به تعبیر امام(ره)، وارثان انبیاء و ائمه معصوم هستند - را به حکومت موبدان زرتشت ایران باستان و کشیش‌های قرون وسطای اروپا تشبیه نمودند.^{۳۶}

ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور متواری ایران نیز چند ماه پس از این مواضع، دیدگاه خود را اعلام نمود و «تشخیص و مشروعیت ولی فقیه را با



مردم دانست»^{۳۷}

تکرار این دیدگاه از سوی گروهک منافقین، و دیگر گروه‌های چپ و راست ضد انقلاب تکرار می‌شد و با آنکه نام حضرت امام(ره) را به عنوان رهبر و «پدر جامعه!» با احترام بر زبان می‌بردند، اما در دل همان دیدگاه «پدر معنوی خود در نهضت آزادی»^{۳۸} و جبهه ملی را پسندیده و بر آن باور بودند. باوری که در خرداد ۱۳۶۰ با

اعلام نبرد مسلحانه علیه

انقلاب اسلامی، در عمل به خوبی، خود را فاش ساخت.

دیدگاه زمینی به ولایت و حکومت دینی، با حضور امام(ره) فقط در میان دشمنان آشکار انقلاب اظهار می‌شد و در میان مدعیان پیروی از خط امام(ره) کسی را یارای آشکار ساختن فاصله فکری خود با امام نبود، اما پس از گذشت ۲۰ سال همه فاصله‌ها و شکاف‌ها رخ نمود و آنچه در دل‌ها نهان بود، در گذر زمان آشکار شد.

دوران سازندگی و توسعه سیاسی بهترین فرصتی بود که دیدگاه‌های نهان شده در پستوی دل‌ها، رخ بنماید. سازندگی و اصلاحات بسترهایی بودند، که به خوبی می‌شد با موج سواری بر آن، دیدگاه‌های زمینی، را به بهانه نقد و بررسی و جست و جو و تحقیق در محافل علمی و دانشگاهی و حوزوی مطرح ساخته و آن را ترویج نمود. ترویج این آراء و دیدگاه زمینی هدفی را پی می‌گرفت که فقط آگاهی یافتن از آن هدف خود گویای همه زوایای پنهان و نهان این ماجراست. به این نظرات و آراء توجه کنید:

عبدالکریم سروش به عنوان رهبر فکری جریان اصلاح طلب می‌گوید: «نظریه ولایت فقیه از همان ابتدای کار برای من بسیار قابل تأمل بود. به قول مولانا الله اشتری بر نردبان! ...^{۳۹} ولایت فقیه یک تئوری اقلیت شیعه است که خیلی نیز جوان است...^{۴۰} ما چیزی به نام حکومت

دینی نداریم و خود پیامبر هم حاکم دینی نبود! چه رسد به دیگران و جانشینانش! این چنین نیست که متدین فقیه پارسا و عالم دین بودن حق ویژه‌ای برای کسی بیاورد که به حاکمیت دست پیدا کند.^{۴۱}»

محمدرضا خاتمی دبیر کل حزب مشارکت، بهتر از هر کس دیگری این هدف را فاش ساخت. وی گفت: «یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای دوران ۸ ساله [دوم خرداد] آن است که حکومت از جایگاه آسمانی و ملکوتی‌اش به زمین نشست! حتی اگر امام

حسن یوسفی اشکوری: دین و دنیای ما از خلافت فقها بی‌نیاز است... اقتدار پیامبر هم آسمانی نبود.

عطاءالله مهاجرانی: حکومت پیامبر نه بر اساس وحی، که بر اساس رأی مردم بود. حضرت علی هم هیچ گاه نگفته که من از طرف خدا منصوب شده‌ام!

غایب و معصوم در رأس حکومت قرار بگیرد، باید بتوان به او انتقاد کرد و از عملکردش ایراد گرفت و در ملاء عام استیضاح کرد!... تکلیف حکومت غیر معصوم [ولایت فقیه] که روشن است، همه زمینی‌اند...^{۴۲} برخی مشروعیت خود را از آسمان دانسته و برخی ناشی از رأی مردم. مشروعیت زمان امام، در حال حاضر وجود ندارد و وظیفه ماست که مبانی مشروعیت را واحد کنیم! ...^{۴۳} واژه حکم حکومتی را ما اصلاً قبول نداریم.. و با آن مخالفیم.»^{۴۴}

حسین مرعشی، از اعضای فعال کارگزاران سازندگی چنین گفت: «اگر ما بتوانیم رابطه ولایت فقیه و احزاب را تعریف کنیم موفق به حل مشکل احزاب می‌شویم. در این رابطه در دنیا تنها دو شیوه وجود دارد، یا نفر اول کشور مسوولیت ندارد، تقدس دارد! و در حوزه سیاسی وارد نمی‌شود و همه سیاسیون هم به او احترام می‌گذارد و یا مسوولیت دارد و انتخابش نتیجه یک کار سیاسی است. در انگلیس سیستم پارلمانی است و نخست وزیر از آن بیرون می‌آید و در هر حال چون آن شخص پاسخگوست! روی کار آمدنش از طریق مبارزه سیاسی است!»^{۴۵}

حسن یوسفی اشکوری اظهار داشت: «دستگاه خلافت جز نکبت و منبع مستمر شر و فساد برای مسلمانان چیزی نداشته است و دین و دنیای ما از خلافت فقها

بی نیاز است... اقتدار پیامبر هم آسمانی نبود، بلکه ناشی از شورا بود و ربطی به نبوت او نداشت.»^{۴۶}

عطاءالله مهاجرانی گفت: «حکومت پیامبر نه بر اساس وحی، که بر اساس رأی مردم بود، حضرت علی هم هیچ گاه نگفته که من از طرف خدا منصوب شده‌ام!»^{۴۷}

احمد شیرزاد بر این باور است که: «ارکان نظام بدون استئنا مشروعیت و اصلتشان را از رأی مردم کسب می‌کنند»^{۴۸}

هادی قابل نیز گفت: «تا زمانی که عده‌ای معتقدند که خداوند یک عده خاص را برگزیده، مشکلات جامعه حل نخواهد شد.»^{۴۹}

عمادالدین باقی اظهار داشت: «مشروعیت و اختیارات - رهبری و سه قوه - از رأی مردم ناشی می‌شود.»^{۵۰}

رجبعلی مزروعی بیان داشت: «پایه مشروعیت حکومت‌ها براساس رأی مردم است»^{۵۱}

سردبیر مجله گوناگون چنین نوشت: «این نظریه که ولی فقیه از طرف خدا مامور است و خبرگان رهبری او را کشف می‌کنند؛ قطعاً با هیچ عقل و تدبیری سازگار نیست.»^{۵۲}

تقی رحمانی گفت: «تأکید افراد قدرتمند خبرگان بر فراقانونی بودن رهبری با جمهوریت تعارض دارد. طبق قانون مشروعیت از طرف خداوند به مردم و از طرف مردم به نمایندگان آن‌ها داده می‌شود.»^{۵۳}

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز در بیانیه‌ای اعلام کرد: «متحجران و مرتجعان، امروزه ولایت فقیه را منتسب از ناحیه خداوند می‌دانند که رأی مردم در آن فاقد اعتبار است.»^{۵۴}

محسن آرمین گفت: «عده‌ای می‌گویند حاکم مسلمانان از طرف خداوند منصوب می‌شود و نقش مردم کشف است، این منطقی اموی است.»^{۵۵}

مصطفی کواکبیان در گفت‌وگویی خاطر نشان ساخت: «امادامی که مردم در کار نباشند، مجلس خبرگان هم نیست. مشروعیت رهبر از مشروعیت خبرگان و مشروعیت خبرگان از رأی مردم است.»^{۵۶}

حسین انصاری‌راد گفت: «هیچ کس از طرف خدا، رسول و امام نیابتی برای تعیین حاکم و مدیر ندارد.»^{۵۷}

مصطفی تاج‌زاده بر این عقیده است که: «ما ملاکی جز رأی مردم نداریم و هر ملاکی جز راه مردم به توتالیتریسیم می‌انجامد؛ حتی اگر او خود را نایب امام زمان بداند.»^{۵۸}

عزت‌الله سبحانی از بنیانگذاران نهضت آزادی چنین می‌گوید: «مذهب در جامعه باید باشد، اما در حکومت نباید باشد... دین رسالت حکومت و اداره جامعه بشری را ندارد. ما حکومت دینی یا حکومت دین نداریم.»^{۵۹}

این سخنان فقط گوشه‌ای بود از هزاران هزار جمله و سخنی که در این چند سال پر هیاهو و پر غوغا، در مقابل دیدگاه امام و رهبری و بسیاری از فقیهان و عالمان دینی علیه مشروعیت الهی ولایت فقیه گفته و نوشته شده است. با همه این فراز و نشیب‌ها و مخالفت‌ها و دشمنی‌ها، آنچه که تاریخ انقلاب بر همه ذهن‌ها و وجدان‌های بیدار و آگاه روشن ساخته است و دشمنان انقلاب و اسلام نیز به خوبی آن را فهمیده‌اند، همان فراز نورانی و درخشانی است که فرمانروای همیشگی ایران زمین، علی‌بن موسی‌الرضا(ع)، فرموده‌اند: «الامام امین فی ارضه و حجه علی عباد و خلیفه فی بلاد»^{۶۰}

«امام امانتدار خداست در زمین و حجت خداست در میان مردمان و خلیفه خداست در آبادی‌ها و سرزمین‌ها»

پی‌نوشت‌ها:

۱. نقش علما در سیاست - دکتر محسن بهشتی سرشت، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
۲. همان، ص ۲۲.
۳. چهارمقاله عروسی، علی نظامی عروسی سمرقندی، تصحیح علامه محمد قزوینی، انتشارات جامی، ص ۱۷ و ۱۸.
۴. حکمة الاشراف - شیخ شهاب‌الدین سهرودی، ج ۲، ص ۱۱ و ۱۲.
۵. آراء اهل‌المدينة الفاضله - ابونصر فارابی، ص ۸۹ چاپ قاهره.
۶. سیر الملوک (سیاست نامه) خواجه نظام الملک - تصحیح هیوبرت دارک، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲، فصل هشتم، ص ۷۹ و ۸۰.
۷. ولایت فقیه - امام خمینی - مؤسسه نشر آثار حضرت امام(ره)، به ترتیب صفحات ۳۳ - ۴۶ - ۵۹ - ۶۵ - ۱۲۲.
۸. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۶ و ۱۳۳.
۹. ۱۶ / ۲ / ۱۳۶۶ - مطبوعات.

۱۰. وسایل‌الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۵.
۱۱. ولایت - سیدعلی خامنه‌ای - انتشارات سازمان تبلیغات، صفحات ۱۸ - ۴۳ - ۸۹ - ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۲۰.

۱۲. ۱۴ / ۳ / ۸۵ - مطبوعات.
۱۳. یادداشت‌های استاد، ج ۵، ص ۲۹۲.
۱۴. مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۳۳۰، جاذبه و دافعه علی.

۱۵. امامت و رهبری، مرتضی مطهری، ص ۲۸.
۱۶. اسلام و مقتضیات زمان، مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۱۷۱.

۱۷. ولایت فقیه، آیت‌الله جوادی آملی، انتشارات اسراء، صفحات ۱۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۷.
۱۸. نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه - مباحث استاد مصباح یزدی - به کوشش: محمدمهدی نادری قمی انتشارات مؤسسه آموزشی امام، ص ۱۸.

۱۹. روزنامه کیهان، ۸۴/۴/۷، ص ۴.
۲۰. روزنامه سلام هموطن، ۸۴/۱/۱۷، ص ۴.
۲۱. پیام هاجر، شهریور ۷۷، ش ۲۳۶.
۲۲. هفته نامه ایران فردا، ۷۸/۱۱/۲، ش ۶۸، ص ۲۴ و ۲۵.

۲۳. کتاب ولایت فقیه، یوسف صانعی، ۱۳۶۶، ص ۱۵۱ و ۲۴۶ و ۲۴۷.
۲۴. روزنامه یاس‌نو، ۸۲/۴/۱.
۲۵. هفته‌نامه گوناگون، ۸۲/۶/۱۵، ش ۲۹، ص ۲.

۲۶. روزنامه جهان اسلام، ۷۷/۹/۲۳، ص ۶.
۲۷. روزنامه مردم سالاری، ۸۴/۱۲/۲۲، ص ۲.
۲۸. روزنامه مردم‌سالاری، ۸۱/۸/۱۵، ص ۳.
۲۹. روزنامه همبستگی، ۸۱/۳/۱۸، ص ۲.
۳۰. روزنامه اقبال، ۸۳/۱۰/۱۹، ص ۱.

۳۱. روزنامه مردم سالاری، ۸۲/۶/۴، ص ۲.
۳۲. روزنامه همبستگی، ۸۴/۱۰/۲۴، ص ۲.
۳۳. روزنامه شرق، ۸۴/۱۰/۲۷، ص ۷.
۳۴. روزنامه مردم سالاری، ۸۰/۱۲/۱۱، ص ۲.

۳۵. اطلاعات، ۱ مهر ۱۳۸۵، ص ۲.
۳۶. اطلاعات، ۳ مهر ۱۳۸۵، ص ۲.
۳۷. اطلاعات، ۱۷ دی ۱۳۵۸.
۳۸. تعبیری که حضرت امام در سال ۶۷ درباره مهندس بازرگان - دبیر نهضت آزادی - به کار برد و به او لقب «پدر معنوی منافقین» را بخشید.
۳۹. نامه، اسفند ۸۲، ش ۲۹، ص ۳۳.
۴۰. جامعه نو، دی ۸۳، ش ۳۳، ص ۴.
۴۱. ماهنامه خرد، خرداد ۸۴، ش ۳۸، ص ۶۱.
۴۲. روزنامه اقبال، ۸۴/۱/۳۱، ص ۳.
۴۳. روزنامه توسعه، ۸۰/۱۲/۱۸، ص ۳.
۴۴. روزنامه اقبال، ۸۴/۲/۱، ص ۳.
۴۵. مطبوعات، ۸۵/۷/۲۵.

۴۶. ماهنامه آفتاب، فروردین ۸۱، ش ۱۴، ص ۴۱.
۴۷. روزنامه همبستگی، ۸۲/۵/۴، ص ۲.
۴۸. روزنامه مردم سالاری، ۸۲/۳/۷، ص ۳.
۴۹. روزنامه مردم سالاری، ۸۱/۴/۲۰، ص ۱۲.
۵۰. ماهنامه آفتاب، آذر ۸۰، ش ۱۰، ص ۴۳.
۵۱. آفتاب یزد، ۸۲/۱۱/۱۱، ص ۱۱.
۵۲. نشریه گوناگون، ۸۲/۶/۸، ش ۲۸، ص ۲.
۵۳. پیام هامون، ۷۸/۱۱/۴، ش ۵۶، ص ۳.
۵۴. روزنامه همبستگی، ۸۳/۴/۹، ص ۷.
۵۵. مجله عصر ما، ۷۹/۳/۱۸، ش ۱۶۵، ص ۶.
۵۶. روزنامه مردم سالاری، ۸۱/۷/۲۲، ص ۱۲.
۵۷. روزنامه همبستگی، ۸۳/۱۲/۳، ص ۲.
۵۸. مجله چشم‌انداز ایران، مرداد ۸۳، ش ۲۶، ص ۴۹.
۵۹. هفته نامه سایه‌بان، ۸۲/۸/۵، ش ۴۲، ص ۵ و ۸.
۶۰. عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۲۱۹.